

مهلتِ دآگ ، مکبثِ کاهوت

| نام استوپارد | احسان زیورعالم | نهایشنامه‌های بیدگل = اروپایی (۱۶) | 

همه‌لت داگ، مکبث کاهوت |
تام استوپارد | ترجمه احسان زیورعالم |
ویراستار: هدیه رهبری |
مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش نصاعدیان |
صفحه‌آرایی: آلا شوپیز | نمونه‌خوان: میلاد اصلی |
مدیر تولید: مصطفی شریفی | چاپ: فرارنگ | صحافی: سپیدار |
چاپ اول | ۱۳۹۵ تهران | ۱۰۰۰ نسخه |
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۹۳-۸۲-۴ |

Bidgol Publishing co. | نشر بیگل |

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷ | تلفکس: ۲۸۴۲۱۷۱۸ |
فروشگاه: تهران | خیابان انقلاب | بین ۱۲ فروردین و فخرآزی | پلاک ۱۲۷۴ |
تلفن فروشگاه: ۶۶۹۶۳۶۱۷، ۶۶۴۶۳۵۴۵، ۶۶۴۶۳۶۱۶ | تلفکس: ۶۶۹۶۳۶۱۶ |

www.nashrebidgol.ir |

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. |
هرگونه اجرایی از این نمایشنامه منوط به اجازه رسمی از مترجم یا ناشر است.* |

* یادداشتی در مورد حقوق مادی و معنوی این اثر:

اجرای نمایشنامه‌های چاپ‌شده، بدون کسب اجازه از مترجم و ناشر، به کاری معمول در تئاتر ایران بدل شده است؛ این کار بیشتر اوقات با تغییر جزئی در ترجمه و دست‌بردن در آن صورت می‌گیرد و هدف و نتیجه آن کتمان حقوق معنوی و مادی صاحبان اثر، و توهین به مخاطبان و نپذیرفتن هیچ‌گونه مسئولیت حرفه‌ای است. برای مترجمان بسیار پیش می‌آید که بدون چشم‌داشت مادی اجازه اجرای اثر را بدهند، به‌خصوص برای همراهی با اجراهای شهرستان‌ها و دانشجویان، اما بی‌شک همه آنان خواستار رعایت حقوق معنوی خود (ذکر نام مترجم) در هر اجرایی هستند.

بنابراین، نشر بیگل استفاده بدون اجازه از ترجمه‌های نمایشی‌اش را، اعم از اجراهای رسمی کوچک یا بزرگ، به‌ویژه در تئاتر تهران و جشنواره‌ها، اقدامی غیرقانونی قلمداد می‌کند و از طریق مراجع مربوط موضوع را به‌جد پیگیری خواهد کرد.

| پیش درآمد |

ویرگولی که هملتِ داگ، مکبثِ کاهوت را از هم جدا می‌سازد، به یکی شدن دو نمایشنامه که عناصری مشترک دارند کمک می‌کند: نمایشنامهٔ نخست به سختی بدون دیگری نمایشنامه‌است که آن هم نمی‌تواند بدون اولی اجرا شود. هملتِ داگ همسطح‌سازی دو قطعۀ نوشته‌شده برای اد برمن و اینتر-اکشن است؛ به عبارت دیگر، داگ حیوان خانگی ماست که در آلموست فری تیتز در سوهو به تاریخ دسامبر ۱۹۷۱ افتتاح شد، و هملت پانزده دقیقه‌ای دستۀ بازیگران داگ که برای اجرا در یک اتوبوس دو طبقه نوشته شد (یا نسبتاً ویرایش شد).

هملتِ داگ از قسمتی از مطالعات فلسفی ویتگنشتاین مشتق می‌شود. به صحنه ذیل توجه نمایید:

مردی با استفاده از قطعات چوبی با اشکال و اندازه‌های متفاوت سکویی می‌سازد. قطعات توسط مرد دیگری پرتاب می‌شود، هر یک زمانی که خواسته می‌شوند. یک ناظر متوجه می‌شود که هر زمان مرد نخست فریاد می‌زند "درسته" مرد دوم قطعۀ صاف بلندی را پرتاب می‌کند. سپس مرد نخست فریاد

می‌زند "تخت!" و قطعه‌های با شکل متفاوت پرتاب می‌شود. مدت زمان اندکی رخ می‌دهد. درخواستی برای "راسته!" وجود دارد و قطعه سوم پرتاب می‌شود. در نهایت درخواستی برای "نیمه!" نوع چهارمی از قطعه را پدید می‌آورد. یک ناظر احتمالاً نتیجه‌گیری خواهد کرد که کلمات متفاوت اشکال و اندازه‌های متفاوت از ماده‌ای را تشریح می‌کرده‌اند؛ اما این تنها تعبیر ممکن نیست. برای مثال، فرض کنید پرتابگر پیشاپیش می‌داند که سازنده به کدام قطعه نیاز دارد، و با چه دستوری. در چنین موردی نیازی برای سازنده وجود نخواهد داشت تا آن گونه که نیاز دارد قطعات را نام‌گذاری کند، لیکن فقط برای نشان دادن زمانی است که او برای قطعه بعدی آماده است. بنابراین ممکن است نام‌گذاری‌ها بدین ترتیب ترجمه گردد:

درسته = آماده راسته = بعدی تخت = باشه نیمه = ممنون
در چنین موردی، ناظر فرض اشتباهی اتخاذ کرده است؛ لیکن واقعیت این است که وی در یک سو و سازنده در سوی دیگر از دو زبان متفاوت بهره می‌برند که نیاز نیست برای هر کدام از دو گروه مبرهن باشد. به علاوه، امکان دارد که دو سازنده از یک زبان بهره نبرند؛ و اگر زندگی برای آن‌ها فقط شامل سازه‌های سکویی بدین شیوه باشد دلیلی برای آن‌ها وجود ندارد تا کشف کنند که هر کدام از زبانی ناآشنا برای دیگری بهره می‌برند. این بیان شاد از امور البته فقط مادامی ادامه خواهد یافت که هر کدام از اظهارات مرد برای دیگری حسی پدید آورد (حتی اگر حس یکسانی نباشد).

قضاوت به‌زعم من امکان نوشتن نمایشنامه‌ای بود که مجبور بودم به مخاطب زبان نمایشنامه نوشته شده رایاموزم. متن حاضر تلاش مختصری برای انجام این مسئله بود: فکر می‌کنم ممکن بود کسی به فراتر از آن هم برود. مکبث کاهوت به پاول کاهوت، نمایشنامه‌نویس اهل چکسلواکی تقدیم می‌شود. در طول دهه اخیر هنجارسازی که منجر به سقوط دوپچک شد، هزاران نفر از اهالی چکسلواکی را از ادامه حرفه‌شان منع نموده است. در میان آن‌ها نویسندگان و بازیگران زیادی هستند.

در طول ملاقات کوتاهی از پراگ در ۱۹۷۱ کاهوت و پاول لاندوفسکی، بازیگر شهیری که به خاطر نزاع با دولت مردان سال ها از کار منع شده بود، را ملاقات کردم. (این لاندوفسکی بود که در روز سوم ماه ژانویه ۱۹۷۷ در حال رانندگی، پلیس وی و دوستانش را متوقف ساخت و اولین کپی های مشهور سندی را توقیف کردند که با عنوان منشور ۷۷ شناخته می شود). در یک عصر، لاندوفسکی مرا به پشت صحنه تئاتری برد که آنجا برخی از بهترین کارهایش را انجام داده بود. اجرایی در همان حین در حال انجام بود. و توصیف حس ناکامی خشم آلود او مشکل است.

یک سال بعد کاهوت برای من نوشت: «همان طور که می دانی، افراد زیادی از تئاتر چک، در سال های اخیر اجازه کار در تئاتر را نداشته اند و من، همچون یکی از آن ها که نمی تواند بدون تئاتر زندگی کند، به دنبال امکان کار در تئاتر با شرایط موجود بودم. حال خوشحال می شوم به تو بگویم که در چند روز، پس از هشت هفته تمرین، یک تئاتر اتاق نشیمنی افتتاح می شود، نه با یک کار کوچکتر، بلکه با مکبث.»

«LRT چیست؟ یک آواگروه. هرکسی که می خواهد مکبث را در خانه با دو بازیگر بزرگ و ممنوع الکار چکی، پاول لاندوفسکی و ولاستا چراموستوا، داشته باشد، می تواند دوستانش را دعوت کند و ما را هم صدا بزند، پنج نفر با یک کیف دستی خواهند آمد.»

«پاول لاندوفسکی و ولاستا چراموستوا در نقش مکبث و لیدی بازی می کنند، ولاستیمیل ترزناک، خواننده جوان شهیر و ممنوع الکار به جای مالکوم می خواند و موسیقی را می سازد، دختر جوانی که نمی توانست در مدرسه تئاتر بخواند، ترزا کوهاتوا، اتفاقاً دخترم، نقش های کوچکی را بازی می کنند. اظهارات را می خوانند؛ و آخرین مرد، خودم هستم. می خواند و قدری باقی نقش ها را بازی می کند؛ به خاطر همکار بزرگش.»

«فکر می کنم، نگرانش نباشد، کار می کند و قول می دهد تا نه تنها راه حلی

از موقعیت ما باشد، بلکه یک اتفاق جذاب تئاتر هم باشد. البته از نمایشنامه اقتباس کردم، اما مطمئن نیستم که با این حال مکبث باشد!»
 نامه در ژوئن نوشته شده بود، و در آگوست پی نوشتی وجود داشت:
 «مکبث اکنون در تکه دکورهای پراگ اجرا می شود.»
 مکبثِ کاهوت از این اتفاقات الهام گرفته شد؛ اگرچه، کاهوت^۱، کاهوت^۲ نیست، و این مکبثِ لزوماً کوتاه شده قرار نیست نمایش نسبتاً خوبی از نسخه هفتاد و پنج دقیقه ای زیبای کاهوت باشد.

تام استویارد. آگوست ۱۹۸۰



نشریدگل

1. Cahoot
 2. Kahout

| هملتِ داگ |



نشرییدگل

شخصیت‌ها |

بیکر

آبل

چارلی

ایزی

داگ

بانو

استاد فوکس

خانم داگ

شکسپیر

هملت

هوراشیو

کلادیوس

گرتزود

پلونیوس

افلیا

لانتریس

روح

برناردو

فرانچسکو

قبرکن

اوسریک

فورتینبراس

تشریح‌دگل

اولین اجرای هم‌لپٲ داگ، مکتبٲ کاهوت در مرکز هنر دانشگاه وارویک، کاوتتری، در
۲۱ می ۱۹۷۹ توسط BARC، شرکت آمریکایی بریتانیایی بود.
بازیگران BARC عبارت بودند از:

جان کالیز

آلیسون فریزر

بن گوتلیب

پیتر گریر

دیویس هال

لویس هاسلار

روت هانت

استنلی مک‌گیگ

جان استراب

آلن تامپسون

سارا ونیبل

گیلبرت ورنون

طراح: نورمن کوتز

کارگردان: اد برمن

نمایش برای یک فصل در تئاتر کالجیت، لندن، در ۳۰ جولای ۱۹۷۹ افتتاح شد.

ترجمه از زبان داگ به انگلیسی در گروه‌های ارائه می‌شود
که به نظر ضروری می‌آید.

صحنه خالی

بیکر: (پشت صحنه.) آجر! [اینجا!]

(توپ فوتبالی از سمت چپ صحنه به سمت راست، پشت
صحنه پرتاب می‌شود. بیکر توپ را می‌گیرد.) نیمه. [ممنون.]
(آبل، پشت صحنه، کیف مدرسه را به سمت چپ صحنه
پرتاب می‌کند. آبل وارد می‌شود. او یک بچه مدرسه‌ای است
که شلوارک فلانل، کت بلیزر، کلاه نقابدار مدرسه و غیره به
تن دارد، و یک کیف مدرسه حمل می‌کند. کیف مدرسه را
وسط صحنه می‌اندازد و روی کیف بیکر می‌گذارد که کنار
کیف خودش فرار می‌دهد. آبل از سمت راست صحنه خارج
می‌شود و با میکروفون باز می‌گردد و جلوی صحنه می‌ایستد.)

میکروفون یک سویچ دارد.)

آبل: (درون میکروفون.) سنگین می‌کنیم، سنگین می‌کنیم...
کیک - تو - منگ ... [امتحان می‌کنیم، امتحان می‌کنیم...
یک - دو - سه...]

(درمی‌یابد که میکروفون کار نمی‌کند. دو مرتبه سویچ را
امتحان می‌کند و سپس درون میکروفون صحبت می‌کند.)
کیک - تو - منگ - مو - رنج... [یک - دو - سه - چهار
- پنج...]

(میکروفون هنوز کار نمی‌کند. آبل کسی را در پشت صحنه
صدا می‌زند.)

واعظ نرفته! [میکروفون کار نمی‌کند!]

(مکث، بیکر از همان سمت وارد می‌شود. وی نیز یک
بچه مدرسه‌ای است که لباس مشابهی به تن دارد.)

بیکر: ها؟ [ها؟]

آبل: نرفته.

بیکر: نرفته؟

آبل: واعظ.

(بیکر به سمت میکروفون می‌رود، کیف را در وسط صحنه در
مسیرش می‌اندازد.)

بیکر: کیک - تو - منگ.

(میکروفون کار نمی‌کند، بیکر فحش می‌دهد.) دوچرخه‌ها!
(بیکر به پشت صحنه باز می‌گردد. مکث. از بلندگوها صدا)

ترق ترق بلند می‌شود.)

آبل: تخته؟ [خوبه؟]

بیکر: (از پشت صحنه فریاد می زند، به طور مبهم.) تخته!

آبل: (در میکروفون صحبت می کند.) کیک، تو، منگ، مو، رنج.

(میکروفون کار می کند، آبل با نشان دادن انگشت شست بر سر

بیکر فریاد می زند.)

تخته! [خوبه!]

(پشت آبل به چارلی، بچه مدرسه ای دیگر، عقب عقب وارد

می شود، لی لی کنان، یک بازی پرتاب توپ نیمه مرئی. چارلی

لباسی مشابه به تن دارد، شلوارک، کفش و جوراب های

بچه مدرسه ای، و بدون کلاه گیس.)

چارلی: آجر!... آجر! [اینجا!... اینجا!]

(از گوشه صحنه، تویی به سمتش پرتاب می شود. آبل توپ را از

چارلی می گیرد.)

آبل: نیمه! [ممنون!]

صدا: (از پشت صحنه) آجر! [اینجا!]

(چارلی تلاش می کند توپ را به دست آورد ولی آبل اجازه

نمی دهد آن را داشته باشد.)

چارلی: جناب! [حرومزاده!]

(آبل توپ را به سمت فرد ناپیدایی در گوشه صحنه پرتاب

می کند - به جایی که بیکر فرار ندارد.)

جناب سنبل! [حرومزاده رذل!]

آبل: عصرتون بخیر! [گورتوگم کن!]

چارلی: (بسیار آزرده.) جناب قند! [حرومزاده گند!]

آبل: (با انگشتانش حرف وی انگلیسی را به چارلی نشان می دهد.)

عصرتون بخیر!

(آبل لی کنان، از گوشهٔ صحنه درخواست توپ می کند.)

آجر! [اینجا!]

(توپ از بالای سر چارلی به سمت آبل پرتاب می شود. داگ، مدیر مدرسه، با کلاه دانشگاهی و ردا، از گوشهٔ مخالف وارد می شود و وقتی توپ به سمت آبل پرتاب می شود، داگ توپ را از آبل می گیرد.)

داگ: نیمه! [متشکرم!] عزیز دلم! [بی سرو پا!]

(داگ گوش آبل را می گیرد و توپ را از صحنه خارج می کند.)

آبل: (با احترام به داگ) عقب مونده، نفهم؟ [ساعت چنده، آقا؟]

داگ: (برمی گردد.) ها؟

آبل: عقب مونده پدرت دراومد، نفهم؟ [لطفاً می شه بگید

ساعت چنده، آقا؟]

(داگ ساعتی از جیب جلیقه اش بیرون می آورد و آن را امتحان

می کند.)

داگ: منگ کوفتی. [سه و نیم.]

آبل: نیمه، نفهم. [متشکرم، آقا.]

داگ: ترجیه خریدی معمولاً لیمنگتن اسپا؟ [تو کامیونی از

لیمنگتن اسپا ندیدی؟]

آبل: ترجیه، نفهم؟ [کامیون، آقا؟]

چارلی: لیمنگتن اسپا، نفهم؟ [لیمنگتن اسپا، آقا؟]

داگ: نخردیدی؟ [توندیدیش؟]

آبل: (سرش را تکان می دهد.) نم، نفهم. [نه، آقا.]

چارلی: (سرش را تکان می دهد.) نم، نفهم. [نه، آقا.]

داگ: (صحنه را ترک می کند.) آه. آه. آه. آه. آه. [بی مصرف [روز خوش]